

نِسْرُوز

شماره ۱۰۱۱ - بازتاب آوازه

بقلم دکتر محمود خوشنام

ظهور، حکایت من و امام زمان

سال 2008 هم رفته رفته دارد به پایان خود نزدیک می شود و گمان می کنم این آخرین بازتاب ما در این سال باشد. پس بی مناسب نیست اگر نگاهی به آنچه که روی میزمان در انتظار واریسی مانده است، ببندازیم و با خاطری آسوده به پیشباز سال آینده برویم!

آن چه به ویژه در میان بازمانده ها چشم را می گیرد کتاب تازه «هوشنگ معین زاده» با عنوان سرخ فام «ظهور» است که حکایت دیدار و گفتگوی تخیلی نویسنده را با «امام زمان» بیان می کند که گویا پیش از ظهور در «سامره» و یا «جمکران» در حومه پاریس سر راه نویسنده سبز شده است! پیش از این اشاره کرده ایم که معین زاده علاقه غریبی به انگشت کردن در کار خدا و اولیاء و انبیاء دارد. در هر شش کتابی که تاکنون انتشار داده بدون استثناء به ارضای این علاقه غریب خود پرداخته و عناوین شش کتاب دیگری هم که وعده انتشارش را داده نشان می دهد که نهضت ادامه دارد و نویسنده قصد ندارد به هیچوجه دست از سر خدا و نمایندگانش بر روی زمین بردارد! سبب را اگر بپرسیم پاسخ نویسنده روشن است :

آخوندهای حاکم بر ایران برای استقرار و استمرار حکومت خودکامه خود زیر سایه خدا سنگر می گیرند و خود را مقرب درگاه پیامبران و امامان جا می زنند و توده مردم را می فریبند. پس برای مبارزه با آنها باید پایگاه های مذهبی شان را ویران کرد.

ولی نویسنده به باور ما، با همه حسن نیتی که دارد اشتباه می کند. باور مذهبی را که غالباً به او هام و خرافات پهلو می زند - هرگز نمی توان با بیان واقعیت های منطقی و تاریخی ریشه کن کرد. کمالین که در تاریخ بسیاری کسان چنین کرده و توفیقی نیافته اند. از قضا عامه مردم برای فرار از همین واقعیت های زمانه - و غلبه بر دشواری های واقعی - دل به ذهنیت های رویایی خود می سپارند و به دعا و نذر و معجزه روی می آورند. این فرایند در اصل ارتباطی به جمهوری اسلامی هم ندارد. هر چند که کارگزاران ولایت فقیه از آن نهایت سوء(حسن) استفاده را می کنند.

معین زاده خود در همین مورد «امام زمان» به درستی اشاره می کند که «تمام ادیان و مذاهب هر کدام یک-مهدی موعود - در مسائل ایمانی برای پیروان خود در نظر گرفته اند» که «مسئولیت او

نیز مانند خدا از یک سو مدد رسانی به انسانهای فرومانده در مشکلات» است و «از سوی دیگر در رفع ظلم و ستم یار و یاور انسانها قلمداد می شود.»

او در جای دیگر نیز تأکید می کند «همه ملت ها در دین و مذهب شان چنین منجی های دارند» ولی بعد می افزاید: «اکثر این ملت ها در نهایت به این نتیجه رسیده اند که هیچ منجی در عالم غیب وجود ندارد». نویسنده این را می گوید بی آنکه آن «ملت ها» را معرفی کند. تا آنجا که می دانیم، در پیشرفته ترین کشورهای جهان نیز عامه مردم همچنان گرفتار اوهام و خرافات مذهبی هستند. دولت ها هم با مذهب به عنوان مددکار روانی کنار می آیند به شرط آن که قصد تجاوز و دخالت به حیطه سیاست را نداشته باشد. مهم نیز همین است. در ایران نیز بهترین و عملی ترین کار این است که دست و پای مذهب را در گلیم خودش بگذارند و فکر نابودی اش را فراموش کنند که دست کم تا آینده ای دور ناممکن به نظر می رسد!

اینها که گفتیم، به معنای بیهوده ماندن کتاب های معین زاده نیست. هیچ صدایی بی تأثیر نمی ماند ولی آیا این تأثیر در حد نیرویی که صدا را پدید می آورد هست؟

*

* باری.... در یکی از شب های بارانی فصل پائیز که نویسنده «ظهور» دیر هنگام به خانه خود در منطقه.... در حومه پاریس باز می گشته، «پیر مردی هفتاد ساله» سر راهش سبز شده و ابتدا به زبان عربی و سپس به زبان دری و شیوه تاجیک ها و افغان ها با او چاق سلامتی کرده و سر انجام گفته است که امام زمان است و برای دیدن نویسنده به حومه پاریس آمده است!

پوشش داستانی امام زمان که در ذهن نویسنده شکل گرفته جالب است. امام زمان که قدی متوسط، جثه ای باریک و پوستی تیره دارد، عمامه ای، نه سبز، که زرد رنگ بر سر و نعلینی به همان رنگ بر پا دارد. عبایی از پشم شتر و پیراهن سفید رنگ بر تن دارد. ولی با این پوشش تر و تمیز، خورجین کهنه ای روی دوش انداخته که همه مایملک او را در خود دارد!

به هر تقدیر، حرف های سرپائی و مقدماتی با امام زمان به گفتگوی مذهبی/ اجتماعی/ فرهنگی در خانه نویسنده می انجامد. البته تا نوبت به گفتگوها برسد، نویسنده طنزهای ویژه خود را ادامه می دهد. از جمله امام زمان را ابتدا به حمام می برد. با لیف و صابون او را می شوید. موهایش را شانه می کند، به ریش هایش ادکلن می زند.... بعد در آشپزخانه «طعامی» برای او فراهم می آورد و سر انجام او را به سالن پذیرائی راهنمایی می کند و سر صحبت را با او باز می کند و می کوشد حرفی را که خودش می خواهد از زبان امام زمان بیرون بکشد:

- «واقعیت این است که بعضی ها به دلایل خاصی بذر مرا در ذهن پیروان مذهب شیعه پاشیده اند. من در اذهان این مردم متولد شده ام و در باور آنها زندگی می کنم، که فکر می کنند روزی هم باید به امر خداوند ظهور کنم.»

در اینجا نویسنده فرصتی به خود می دهد تا روایت های تاریخی مربوط به خانواده امامت را برای آخرین عضو این خانواده تشریح کند و نتیجه بگیرد « شما می توانید در اذهان ظهور کنید نه در انظار! »

در اینجا امام زمان پاسخ جالبی می دهد : « وقتی چیزی یا کسی در ذهن انسانها باشد، می شود آن را به گونه ای در ظاهر هم به نمایش گذاشت! »

کتاب ظهور نوشته معین زاده به طنز ویژه خود او در آمیخته و بخش های شیرین خندیدنی دارد. از جمله دیدار امام زمان و جبرئیل و دیدار با طراح ظهور (ملا محمد باقر مجلسی)

*

حرف های «هادی»

معین زاده در بخش دیگری از کتاب تازه خود، ماجرای دیدار با امام زمان را با چند تن از آشنایان در میان میگذارد و آنها را برای دیدار و گفتگوی با او ترغیب می کند: آیت الله منتظری، آیت الله کاظمی بروجردی، اصغر خان و هادی خرسندی! حالا چرا هادی در کنار منتظری جا گرفته است معلوم نیست. ولی به هر حال واکنش تلفنی او در برابر پیشنهاد نویسنده خواندنی است.

نویسنده می گوید : اینجا کسی نشسته است که خیلی علاقه دارد شما را ببیند/- کی؟/- کسی است که می خواهد برای نجات ایران وارد میدان شود/- شاهزاده رضا پهلوی نیست؟/- نه؟/- قیامش تحت نام اسلام است؟/- آری!/- اکبر گنجی نیست؟/- نه!/- نکند این بابا از قهرمانان تاریخی است؟/- همینطور است!/- فهمیدم، کاوه آهنگر است؟ نادرقلی افشار است؟ رضا شاه است؟/- نه!/- یعقوب لیث صفاری است، یا بابک خرمدین؟...»

- سر انجام هم هادی با پرسش های بیشمارش به پاسخ درست نمی رسد و نویسنده ماجرای دیدار با امام زمان را برای او شرح می دهد. هادی باور نمی کند و می گوید یا ما را یا خودت را دست انداخته ای!

- و وقتی نویسنده با ذکر «دلایلی» بر حضور امام زمان تاکید می ورزد، صدای بلند هادی را می شنود که از فرزندش می خواهد «بطری ودکا را از جایی یخچال بیرون بیاورد»

- حرف آخر هادی این است : «امام زمان که سهل است، اگر خود پیغمبر اسلام هم ظهور کند و بخواهد مرا همراه خود برای نجات مردم تیره بخت ایران ببرد، من یکی نخواهم رفت. چون می دانم که با مرکب دین و مذهب به جایی نخواهیم رسید»

- ماجراهای ریز و درشتی را که در ذهن و تخیل نویسنده طراحی شده می توان در کتاب او، ظهور دنبال کرد : ماجراهایی که با کشته شدن امام زمان، پس از ظهور و به دست کارگزاران ولایت فقیه، به پایان می رسد و نتیجه اش «بیداری ایرانیان» است. سردمداران جمهوری اسلامی با کشتن امام

زمان، بی ایمانی خود را نسبت به اعتقادات مذهبی خودشان - حتی به نماد مقدسی مانند امام زمان - نشان می دهند.

- نویسنده در پایان داستان تخیلی خود می گوید : « امام زمان آمد و کشته شد تا مردم ایران بدانند که او نیز دوی درد آنها نیست.» جوهر پیام او برای مردم ایران این است که « اگر می خواهند از دست آخوندها نجات پیدا کنند، باید خودشان قیام کنند و مبارزه با آنها را از درون خانواده آغاز نمایند وگرنه هرگز از شر این طایفه نجات پیدا نمی کنند، حتی با ظهور امام زمان.»

*

- این را هم بگوئیم که ناشر «ظهور» در پشت جلد کتاب آورده است : «زیارتگاه سامره در عراق محلی است که امام زمان در آن غایب شده است. زیارتگاه جمکران در ایران، محلی است که وی را رویت کرده اند. آیا خانه هوشنگ معین زاده هم در فرانسه زیارتگاه دیگری برای او خواهد شد؟!»

درفش کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>